



جلسه: ۱۲۳
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع یازدهم: بنگاهداری

یازدهمین منبع از منابع مالی مطرح شده برای حکومت اسلامی، اموالی است که از طریق بنگاهداری برای حکومت اسلامی حاصل می‌گردد.

مقصود از بنگاهداری این است که حکومت اسلامی در عرصه تولید، توزیع و تجارت وارد شده و از این طریق، کسب درآمد داشته باشد و هزینه‌های خود را از این طریق تأمین کند. به عنوان مثال صنایع بزرگ همچون فولاد و پالایشگاه‌ها را در اختیار گرفته و به تولید بپردازد و مواد به دست آمده را به بازار عرضه کرده و خرید و فروش کند و یا اینکه در عرصه صادرات و واردات ورود کرده و اقدام به واردات و صادرات نماید و این اقدامات منشأ درآمد زایی برای حکومت باشد. بحث حاضر در بررسی مشروعیت این اقدامات قرار دارد.

البته بحث حاضر در بررسی مشروعیت بنگاهداری توسط حکومت، به عنوان اولی است؛ چون گاهی بنگاهداری حکومت به جهت تأمین هزینه‌های مورد نیاز آن است و بدون آن نیز مشکلی در جامعه اسلامی ایجاد نمی‌شود. اما گاهی شرایط به گونه‌ای است که اگر حکومت اسلامی عهده‌دار مسائل نشده و به تنظیم بازار نپردازد، به صورت کلی اقتصاد جامعه به هم خورده و زندگی مردم دچار اختلال می‌گردد. مشروعیت بنگاهداری در صورت دوم محل بحث نیست و صرفاً مشروعیت بنگاهداری در فرض اول مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بررسی اقسام مالکیت از نظر اسلام

به عنوان مقدمه برای این بحث بیان شد که از نظر اسلام، مالکیت به سه قسم تقسیم می‌شود.

قسم اول، مالکیت خصوصی است که همه مردم دارای برخی اموال هستند و مالکیت آن‌ها مورد قبول و امضای شارع نیز قرار گرفته است. از این جهت هیچ شکی وجود ندارد و از ضروریات دین اسلام محسوب می‌شود. بر فرض هم ضروری بودن آن مورد پذیرش قرار گیرد، اجماع همه مسلمانان بر آن واقع شده و سیره متشرعه نیز از ابتدای شریعت اسلام بر این بوده است که خودشان را مالک اموال می‌دانسته‌اند و این سیره مورد ردع شارع قرار نگرفته است؛ چون این سیره در بین متشرعه ادامه پیدا کرده و در عصرهای بعد از معصومین علیهم السلام نیز باقی مانده است. بقای سیره متشرعه حاکی از این است که معصومین علیهم السلام ردع نکرده‌اند و الا چنین سیره‌ای در بین متشرعه ادامه پیدا نمی‌کرد. در نتیجه کشف می‌شود که این سیره مورد امضای شارع قرار دارد.

علاوه بر اجماع و سیره، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که دلالت بر مالکیت خصوصی دارند؛ چون در آن‌ها، اموال با استفاده از ضمیر غائب یا خطاب، به مردم نسبت داده شده است. در روایات فراوانی نیز مالکیت مردم مفروغ عنه گرفته شده است. از این آیات و روایات کشف می‌شود که شارع به مالکیت مردم اعتبار بخشیده است.

قسم دوم از مالکیت، مالکیت دولتی است. در این زمینه می‌توان به انفال، فیه و خمس اشاره کرد که از نظر فقها، ملک منصب است و برای حکومت اسلامی، مالکیت ثابت شده است.



جلسه: ۱۲۳
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

قسم سوم نیز مالکیت عمومی است که در آن، شخص خاصی مالک نیست، بلکه عموم مسلمانان مالک هستند. در این زمینه می‌توان به اراضی خراجیه اشاره کرد که عموم مسلمانان مالک آن هستند. در این زمینه، روایات متعددی وارد شده است و در این مجال، به عنوان نمونه به یک روایت اشاره می‌شود.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ:
سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّوَادِ مَا مَنَزَلَتُهُ فَقَالَ هُوَ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ لِمَنْ هُوَ الْيَوْمَ وَلِمَنْ يَدْخُلُ فِي الْإِسْلَامِ بَعْدَ
الْيَوْمِ وَلِمَنْ لَمْ يُخْلَقْ بَعْدَ الْحَدِيثِ.^۱

در این روایت درباره «سواد» - که همان سرزمین عراق است و مفتوحة عنوة محسوب می‌شود - سؤال شده و امام صادق علیه السلام بیان کرده است که برای همه مسلمانان است؛ اعم از کسانی که در حال حاضر هستند و کسانی که بعداً مسلمان می‌شوند و همچنین کسانی که اساساً به دنیا نیامده‌اند و در زمان‌های بعد به دنیا خواهند آمد. بنابراین همه مسلمانان مالک سرزمین عراق هستند که این مالکیت، مالکیت عمومی است.

علاوه بر سه قسم مالکیت که وجود دارد، بر اساس نظریه برخی از فقها، قسمی از اموال نیز وجود دارد که اساساً نسبت به آن‌ها مالکیت ثابت نیست و صرفاً حکومت اسلامی دارای ولایت بر آن‌ها است. در این زمینه می‌توان به زکات اشاره کرد که بعد از جمع‌آوری، به ملکیت حکومت داخل نمی‌شود، بلکه حکومت صرفاً ولایت دارد که آن را در مصارف تعیین شده برای آن، صرف نماید. خمس و انفال نیز طبق نظر امام خمینی به همین صورت هستند و نسبت به آن‌ها مالکیت وجود ندارد و صرفاً حکومت دارای ولایت است. بنابراین حکومت اسلامی نسبت به بخشی از اموال خود به عنوان شخص حقوقی مالک است و بخشی را هم ولایت دارد. باید جواز بنگاهداری توسط حکومت اسلامی با این دو قسم از اموال (اموال داخل در ملک و اموال تحت ولایت) مورد بررسی قرار گیرد. به عنوان مثال، حکومت اسلامی خمس را که نسبت به آن ولایت دارد، به صورت مستقیم در اختیار گروه‌هایی که تعیین شده، قرار ندهد، بلکه خرید و فروش انجام دهد و یا اینکه از آن اموال برای تأسیس کارخانه یا شرکت‌های تجاری استفاده کرده و سود حاصل از این اقدام را در اختیار اصناف تعیین شده قرار دهد. بحث حاضر در مشروعیت این اقدام از سوی حکومت اسلامی برای تأمین منابع مالی مورد نیاز قرار دارد.

بررسی اصل اولی در تصرف اموال

قبل از بررسی ادله جواز و مشروعیت بنگاهداری توسط حکومت اسلامی، ابتدا به تبیین اصل اولی از دیدگاه اسلام پرداخته می‌شود تا روشن گردد که اصل اولی، بر مشروعیت یا عدم مشروعیت بنگاهداری توسط حکومت اسلامی دلالت دارد. در مقدمه‌ای که بیان گردید، روشن شد که حکومت اسلامی دارای دو قسم اموال است که برخی از آن‌ها ملک حکومت اسلامی و برخی نیز تحت ولایت آن است. در هر دو صورت، کسی که می‌خواهد اقدام به بنگاهداری با اموال حکومت اسلامی نماید، حاکم، ولیّ امر، پادشاه، رئیس جمهور و یا هر مسئول دیگری است که در رأس امر قرار دارد. نکته حائز اهمیت این است که آن مقام مسئول، مالک بر آن اموال نیست، بلکه صرفاً از طرف شارع، ولیّ بر اموال حکومت اسلامی و یا اموالی که تحت ولایت حکومت است، قرار داده شده است. بنابراین تصرفات آن مقام مسئول، تابع مقدار ولایتی است که برای



جلسه: ۱۲۳
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

او نسبت به اموال حکومت اسلامی قرار داده شده است. بحث حاضر در بررسی اقتضای اصل اولی نسبت به تصرفات مسئول حکومتی است.

اصل اولی به دو صورت قابل تبیین است:

صورت اول: اصل عقلایی

صورت دوم: اصل عملی

اصل عقلایی بر عدم ولایت است و بر اساس آن، هیچ یک از افراد، بر جان و اموال دیگران ولایت ندارند؛ لذا وقتی مسئول حکومتی بخواهد در اموالی که متعلق به خودش نیست، بلکه ملک حکومت است و یا اینکه حکومت بر آن ولایت دارد، تصرف داشته باشد، باید دلیل بر ولایت او اقامه شود و وقتی در این زمینه دلیلی وجود نداشته باشد، اصل این است که دارای ولایت بر تصرف نیست. البته با تمسک به اصل عقلایی، ولایت مسئول حکومتی به صورت کلی نفی نمی‌گردد؛ چون به اصل، صرفاً در محدوده مورد شک تمسک می‌شود، در حالی که اصل ولایت داشتن حاکم اسلامی و سایر مسئولین حکومتی ثابت است و سعه و ضیق آن محل شک واقع شده است. در نتیجه شک در ولایت مسئول حکومتی به صورت اقل و اکثر است. به عنوان مثال، حاکم قطعاً ولایت دارد که زکات را در مصارف تعیین شده برای آن صرف نماید، اما نسبت به ولایت داشتن او برای بنگاهداری با زکات‌های جمع‌آوری شده، شک وجود دارد. نسبت به این شک، اصل عقلایی که بر عدم ولایت بر اموال دیگران دلالت دارد، اقتضا می‌کند که باید بنا بر عدم ولایت گذاشته شده و حکم گردد که تصرف حاکم از مشروعیت برخوردار نیست. بنابراین بر اساس اصل عقلایی، حاکم نمی‌تواند نسبت به اموال حکومت اسلامی، اعم از اینکه ملک آن باشد و یا صرفاً ولایت داشته باشد، بنگاهداری کند و باید به قدر متیقن ولایت که همان صرف اموال حکومتی در مصارف تعیین شده است، اکتفا کند.

اصل عملی نیز مقتضای عدم ولایت حاکم و مسئول حکومتی بر بنگاهداری با اموال حکومت است؛ چون حاکم و مسئول حکومتی، قبل از انتخاب شدن برای این منصب، قطعاً ولایت بر تصرف در اموال حکومت نداشته است و حال که به این سمت منصوب شده، ثبوت ولایت بر انجام بنگاهداری با اموال حکومت مشکوک است که استصحاب عدم ولایت او جاری می‌شود. در نتیجه به جهت اینکه قبل از انتصاب دارای ولایت نبوده، بر اساس استصحاب حکم می‌شود که در زمان انتصاب به این سمت نیز از ولایت بر بنگاهداری برخوردار نیست.

البته استصحاب ذکر شده، استصحاب در شبهات حکمیه است که نسبت به جریان آن در حکم کلی دو اشکال مطرح شده است:

اشکال اول: تعارض استصحاب بقای مجعول با استصحاب عدم جعل زاید

اشکال دوم: قصور مقتضی در ادله استصحاب نسبت به شبهات حکمیه

این دو اشکال در علم اصول به صورت مفصل مورد بررسی قرار گرفته و پاسخ‌هایی از آن‌ها داده شده است. در این مجال به این بحث پرداخته نشده و به محل خود واگذار می‌گردد. اما لازم به ذکر است که تمسک به اصل عملی، منوط به پاسخ دادن از این اشکالات در علم اصول است.

علاوه بر استصحاب در حکم کلی، استصحاب در حکم جزئی نیز قابل طرح است. توضیح مطلب این است که حتی اگر استصحاب در حکم کلی جاری نگردد، ممکن است در شبهه حکمیه، استصحاب در حکم جزئی جاری گردد. به عنوان مثال نسبت به مایعی که تغیر اوصاف به نجاست داشته و تغیر او بدون ملاقات با آب کر، از بین رفته است، استصحاب در حکم کلی چنین مایعی جاری نمی‌شود، بلکه به خصوص همان مایع نظر شده و گفته می‌شود که این مایع قبلاً نجس بوده و در حال حاضر نیز که



جلسه: ۱۲۳
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

شک در نجاست آن وجود دارد، نجس محسوب می‌شود. نسبت به حاکم نیز استصحاب نسبت به همان حاکم جاری شده و گفته می‌شود که این شخص قبلاً ولایت نداشته است و بعد حکومت نیز از ولایت بر بنگاهداری برخوردار نیست. این مطلب نیز مبتنی بر مبنای اصولی است که باید در محل خود مورد بررسی قرار گیرد.

بنابراین روشن گردید که فی الجمله اصل عدم ولایت ثابت است و اگر نسبت به ولایت داشتن حاکم و مسئول حکومتی بر انجام بنگاهداری شک وجود داشته باشد، با جریان این اصل، اثبات می‌شود که چنین ولایتی برای حاکم و مسئول حکومتی ثابت نیست. اما اگر دلیل اقامه شود که چنین ولایتی برای حاکم ثابت است، با از بین رفتن شک، دیگر نوبت به جریان اصل نخواهد رسید؛ لذا باید مقتضای ادله نسبت به ولایت داشتن و یا نداشتن حاکم بر بنگاهداری مورد بررسی قرار گیرد.

بررسی دلالت سیره معصومین علیهم السلام بر عدم مشروعیت بنگاهداری توسط حکومت

ممکن است در ارتباط با بنگاهداری حکومت اسلامی ادعا گردد که علاوه بر اصل اولی، دلیل بر عدم مشروعیت نیز وجود دارد و آن دلیل، سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام است که با اموال دولتی، به بنگاهداری نمی‌پرداخته‌اند، بلکه اموالی همچون خمس، زکات، انفال و فیه را بدون خرید و فروش، در مصارف آن صرف می‌کرده‌اند و در هیچ موردی حکومت را متصدی استخراج معدن یا غوص و همچنین استفاده و بهره برداری از زمین‌های خراجیه و مفتوحة عنوة نکرده‌اند، بلکه صرفاً به دریافت اموالی که از طرف شهروندان صورت می‌گرفته، اکتفا کرده‌اند؛ چون اگر چنین اقداماتی از سوی آن‌ها صورت گرفته بود، نقل می‌گردید. در نتیجه، از باب قاعده «لو کان لبان» اثبات می‌شود که سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بر عدم ورود در بنگاهداری بوده است و همین سیره دالّ بر عدم مشروعیت خواهد بود. علاوه بر قاعده «لو کان لبان»، در روایات نیز به عدم تصدی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره شده است که از باب نمونه، به روایتی در ارتباط با اراضی خراجیه اشاره می‌شود.

و[مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشْيَمٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَا ذَكَرْنَا لَهُ الْكُوفَةَ وَ مَا وَضِعَ عَلَيْهَا مِنَ الْخَرَاجِ وَ مَا سَارَ فِيهَا أَهْلُ بَيْتِهِ فَقَالَ مَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً تَرَكْتُ أَرْضَهُ فِي يَدِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ مَا أَخَذَ بِالسَّيْفِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يُقْبَلُ بِالَّذِي يَرَى كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِخَيْبَرَ - وَ عَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ سِوَى قِبَالَةِ الْأَرْضِ الْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ فِي حَصَصِهِمُ الْحَدِيثُ.^۱

بر اساس این روایت که به لحاظ سندی، صحیح است، اراضی مفتوحة عنوة در اختیار امام علیه السلام قرار دارد و ایشان آن زمین‌ها را تقبیل می‌کند و با تقبیل که شبیه اجاره دادن است، به عنوان مثال یک پنجم محصول را برای حکومت قرار داده و چهارپنجم باقیمانده نیز متعلق به کسی خواهد بود که آن زمین را در اختیار گرفته است. روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بر همین امر بوده است که در عین ولایت داشتن، خودشان مستقیم متصدی نمی‌شده‌اند، بلکه زمین‌ها را واگذار می‌کرده‌اند؛ لذا زمین‌های خیبر را واگذار کرده‌اند.



جلسه: ۱۲۳
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

علاوه بر اراضی مفتوحة عنوة، سیره اهل بیت علیهم السلام در انفال نیز به همین صورت بوده است. در این زمینه به روایتی از ابوخالد کابلی اشاره می‌شود.

و[مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عِ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ^۱ - أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَنْ أَحْيَا أَرْضاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَ لِيُؤَدِّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا وَ أَخْرَبَهَا فَأَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا فَلْيُؤَدِّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ عِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ فَيُحْوِيَهَا وَ يَمْنَعَهَا وَ يُخْرِجَهُمْ مِنْهَا كَمَا حَوَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ مَنَعَهَا إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ^۲.

در این روایت نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام احیای زمین‌ها و استفاده از آن‌ها را به خود مسلمانان واگذار کرده و صرفاً پرداخت خراج را لازم دانسته‌اند. در ذیل روایت نیز بیان شده است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز به همین صورت عمل خواهند کرد و بعد از گرفتن زمین‌ها از غیر اهل آن، در اختیار شیعیان قرار می‌دهند.

بنابراین از این روایات استفاده می‌شود که سیره معصومین علیهم السلام بر عدم عهده‌داری امور به صورت مستقیم بوده است که این سیره می‌تواند دلیل بر عدم مشروعیت باشد؛ چون اگر عهده‌دار شدن حکومت و انجام بنگاه‌داری، مشروع بود، با توجه به نیازمندی شدیدی که در آن زمان وجود داشته، باید معصومین علیهم السلام خودشان عهده‌دار می‌شدند تا با مدیریت بهتر نسبت به خود مردم، نفع بیشتری به آن‌ها برسانند، در حالی که خودشان اقدام نکرده و به خود مردم واگذار کرده‌اند.

به نظر ما از عملکرد معصومین علیهم السلام که روایات ذکر شده، دلالت بر آن دارند، عدم مشروعیت بنگاه‌داری توسط حکومت اسلامی استفاده نمی‌شود؛ چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام، فرصت گسترده برای انجام همه امور مرتبط با حکومت را نداشته‌اند و عمدتاً درگیر جنگ بوده‌اند. علاوه بر اینکه بر فرض فرصت کافی را داشته باشند، با توجه به اینکه در روایات به صورت قضیه خارجی به عملکرد ایشان اشاره شده، ممکن است در زمان آن‌ها مصلحت نبوده است که خودشان متصدی گردند؛ لذا اگرچه این اقدام از سوی معصومین علیهم السلام انجام نشده است، اما کشف از عدم مشروعیت نمی‌کند. بنابراین دلیل بر عدم مشروعیت بنگاه‌داری توسط حکومت اسلامی ثابت نیست.

ادله جواز بنگاه‌داری توسط حکومت اسلامی

نسبت به جواز و مشروعیت بنگاه‌داری توسط حکومت اسلامی، ادله‌ای قابل طرح است.

۱. الأعراف ۷-۱۲۸.

۲. وسائل الشیعة ۲۵: ۴۱۴-۴۱۵.



دلیل اول: عهدنامه مالک اشتر

دلیل اول بر مشروعیت بنگاهداری، بخشی از عهدنامه مالک اشتر است که در آن تعبیر «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاJهَا وَ جِهَادَ عَدُوَّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا»^۱ به کار رفته است. بر اساس این عبارت، یکی از اهداف نصب کردن مالک اشتر، اصلاح اهل مصر بوده است که مقصود از آن، اصلاح امور مردم است؛ لذا با توجه به اطلاق این تعبیر، هر اقدامی که موجب اصلاح امر مسلمانان گردد، بر حاکم اسلامی جایز است. از طرف دیگر بنگاهداری حکومت از اقداماتی است که موجب اصلاح امر مسلمین می‌گردد؛ چون حکومت اسلامی با درآمد زایی که از این طریق خواهد داشت، دیگر نیازمند دریافت مالیات نخواهد بود و از این طریق، فشار مالیاتی از مردم برداشته شده و چه بسا درآمد زایی به حدی برسد که حکومت بتواند علاوه بر عدم دریافت مالیات، به شهروندان خود کمک مالی نیز برساند.

مناقشه

به نظر ما استدلال به عهدنامه مالک اشتر با دو اشکال مواجه است:
اشکال اول: در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به اصلاح امور مردم اشاره نشده، بلکه اصلاح خود مردم مطرح شده است که به معنای هدایت آن‌ها از جهت عقیدتی و عملی است.
اشکال دوم: بر فرض، اصلاح امور مردم مقصود باشد، نصب مالک اشتر برای اصلاح امور مردم، مشروع نیست تا انجام هر اقدامی برای مالک اشتر جایز باشد، بلکه اصلاح امور باید بر اساس مبانی شرعی صورت گیرد. این در حالی است که مشروعیت بنگاهداری توسط حکومت، ثابت شده نیست و شبهه مصداقیه محسوب می‌شود؛ در حالی که تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه جایز نیست.

دلیل دوم: مقبوله عمر بن حنظله

دلیل دوم برای اثبات مشروعیت بنگاهداری توسط حکومت اسلامی، مقبوله عمر بن حنظله است؛ چون امام علیه السلام بعد از نهی از مراجعه به سلاطین و قضات جور، شیعیان را به مراجعه به فقها سوق داده و فرموده است: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۲. بنابراین امام علیه السلام فقیه را جایگزین سلاطین جور و قضات آن‌ها قرار داده و تمامی اختیارات عقلایی و عرفی آن‌ها را برای او ثابت کرده است. از طرف دیگر از شؤون عقلایی و عرفی حکومت‌ها این است که از طریق بنگاهداری بتوانند درآمد زایی داشته باشند.

مناقشه

به نظر ما استدلال به مقبوله عمر بن حنظله با دو اشکال مواجه است:
اشکال اول: حکومت عقلایی و شرعی در موارد متعددی با یکدیگر تفاوت دارند و قابل التزام نیست که به صورت مطلق هر چیزی که در نزد عقلا برای حاکمان ثابت است، از نظر شرعی نیز ثابت شده باشد؛ لذا امام علیه السلام در این روایت، اساساً به حکومت عقلایی نظر نداشته‌اند، بلکه برای فقیه، حکومت شرعی را ثابت کرده‌اند.
اشکال دوم: بر فرض پذیرفته شود که امام علیه السلام فقیه را با همان اختیارات عقلایی نصب کرده است، به لحاظ صغروی ثابت نیست که بنگاهداری از شؤون عرفی و عقلایی حکومت‌ها باشد؛ چون بنگاهداری توسط حکومت‌ها، در زمان‌های سابق وجود نداشته

۱. نهج البلاغة (للصبيح صالح) ۴۲۷.

۲. وسائل الشيعة ۲۷: ۱۳۷.



جلسه: ۱۲۳
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

و حتی در زمان‌های قحطی که نیاز به وارد کردن کالا از سایر کشورها ایجاد می‌شده، این چنین نبوده است که خود حکومت اقدام به واردات کند، بلکه افرادی را برای انجام این عمل مأمور می‌کرده است. بر فرض هم خود حکومت اقدام به واردات می‌کرده، این چنین نبوده است که به دنبال کسب درآمد و سود بوده باشد، بلکه کالا را به همان قیمت خریداری شده، به مردم عرضه می‌کرده است. در حال حاضر نیز که بنگاهداری توسط حکومت‌ها انجام می‌شود، روشن نیست که از نظر عقلایی چنین شأنی برای آن‌ها ثابت باشد. بنابراین ادعا این نیست که حکومت‌ها از نظر عقلایی هیچ دخالتی در امور مبادلاتی ندارند، بلکه بحث بر این است که حکومت‌ها اقداماتی برای سودآوری و درآمد زایی نداشته‌اند.

دلیل سوم: قاعده تفویض

سومین دلیل برای اثبات مشروعیت بنگاهداری توسط حکومت اسلامی، قاعده تفویض است که بر اساس آن، خداوند متعال، امور مؤمنان را به خودشان واگذار کرده و بر آن‌ها جایز است که هر کاری که بخواهند انجام دهند الا اینکه اقدامی موجب ذلت آن‌ها گردد. از طرف دیگر حاکم نیز یکی از مؤمنین است و یکی از امور مرتبط با او، تأمین هزینه‌های حکومت است. در نتیجه به حاکم تفویض شده است که این امر را از هر راهی که صلاح می‌داند، محقق کند که یکی از راه‌ها، بنگاهداری است.

مناقشه

استدلال به قاعده تفویض با دو اشکال مواجه است:

اشکال اول: قاعده تفویض در مباحث پیشین به صورت تفصیلی مورد بررسی قرار گرفته و روشن گردید که تفویض امور به مؤمنین به صورت مطلق نیست تا انجام هر کاری که بخواهند برای آن‌ها جایز باشد، بلکه تفویض صرفاً در حیطه شرع صورت گرفته است؛ لذا مؤمنین نسبت به اعمال مشروع دارای اختیار هستند و کسی نمی‌تواند دیگری را اجبار به انجام عمل مشروعی مثل بیع و شراء کند. در نتیجه این قاعده مشرّع نیست و اگر مشروعیت اقدامی مشکوک باشد، تمسک به این دلیل، تمسک در شبهه مصداقیه آن خواهد بود.

اشکال دوم: بر فرض پذیرفته شود که قاعده تفویض دلالت بر واگذاری همه امور مؤمنین به آن‌ها دارد، شمول ادله این قاعده نسبت به اشخاص حقوقی مشکل است؛ چون در ادله، عنوان «مؤمن» ذکر شده است که از اشخاص حقوقی انصراف دارد.

دلیل چهارم: قاعده سلطنت بر اموال

دلیل چهارم بر اثبات مشروعیت بنگاهداری، قاعده سلطنت مردم بر اموال‌شان است.

تقریب استدلال این چنین است که بر اساس روایاتی همچون «الناس مسلطون علی اموالهم»، مردم دارای سلطه کامل بر اموال خود هستند و هر اقدامی که بخواهند، می‌توانند انجام دهند که یکی از اقدامات، بنگاهداری است. از طرف دیگر از اشخاص طبیعی الغای خصوصیت شده و حکم به این سلطه، شامل اشخاص حقوقی هم می‌شود. بنابراین حکومت هم که شخص حقوقی است، سلطه کامل بر اموال خود خواهد داشت که به مقتضای این سلطه، از امکان بنگاهداری نیز بهره‌مند خواهد بود.



مناقشه

همان دو اشکالی که بر استدلال به قاعده تفویض اشاره گردید، بر قاعده سلطنت نیز وارد است؛ چون این قاعده مشرّع نیست و صرفاً در محدود شرع برای مردم سلطنت ثابت کرده است. امکان الغای خصوصیت از اشخاص طبیعی به اشخاص حقوقی نیز وجود ندارد.

علاوه بر اینکه سند روایت «الناس مسلطون علی اموالهم» ضعیف است و این روایت قابل استناد نیست الا اینکه به روایاتی که در باب وصیت وارد شده، استناد شود که این روایات نیز با دو اشکالی دلالتی ذکر شده مواجه هستند.

دلیل پنجم: اولویت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت به مؤمنین

دلیل پنجم برای مشروعیت بنگاهداری توسط حکومت اسلامی، اولیتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱ بر مؤمنان دارند و بر اساس روایات، ائمه علیهم السلام نیز از این اولویت بهره‌مند هستند. بر اساس این قاعده، وقتی مؤمنان نسبت به اموال خود امکان بنگاهداری داشته باشند، به طریق اولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز نسبت به اموال متعلق به مؤمنان مثل اراضی خراجیه، جواز بنگاهداری خواهند داشت.

شبهه استدلال ذکر شده، نسبت به انفال، خمس و فیه نیز قابل ذکر است؛ چون بر اساس ادله‌ای همچون «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۲، «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ»^۳ و روایاتی که در این زمینه وارد شده، ولایت این اموال به خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واگذار شده است. از طرف دیگر ولایت خدای متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به تبع ایشان ائمه علیهم السلام، ولایت ناقص نیست، بلکه دارای ولایت تام و تمام هستند و بر اساس چنین ولایتی، بر حکومتی که حاکم آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باشد، بنگاهداری جایز خواهد بود.

بعید نیست استدلال ذکر شده در ارتباط با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام قابل پذیرش باشد، اما نکته حائز اهمیت این است که تعدی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به فقها مشکل است.

دلیل ششم: قاعده عدم ذهاب حق

تاکنون روشن گردید که دلیلی برای بنگاهداری حکومت اسلامی در زمان غیبت وجود ندارد و اصل اولی نیز عدم ولایت حکومت نسبت به بنگاهداری است. نتیجه این مطلب، بطلان معاملاتی است که حکومت اسلامی انجام داده است. این در حالی است که در عصر حاضر حکومت‌ها به بنگاهداری پرداخته و این امر رواج یافته است. با لحاظ این نکته، اگر بنا بر عدم مشروعیت بنگاهداری گذاشته شود، حقوق بسیاری از مردم که به تعامل با حکومت پرداخته‌اند، ضایع می‌شود. در نتیجه با استناد به قاعده عدم ذهاب حق، حکم به صحت تعاملات مردم با حکومت اسلامی می‌شود.

بنابراین اگرچه با استناد به قاعده عدم ذهاب حق، مشروعیت بنگاهداری برای حکومت اسلامی ثابت نمی‌شود، اما تا زمانی که عدم مشروعیت بنگاهداری مورد غفلت نوع مردم باشد و عدم صحت معاملات آن‌ها، از بین رفتن حقوق را به دنبال داشته باشد، اموالی که

۱. الأحزاب: ۶.

۲. انفال: ۱.

۳. انفال: ۴۱.



جلسه: ۱۲۳
تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

حکومت اسلامی از طریق بنگاهداری به دست آورده، مشروع خواهد بود؛ چون وقتی قاعده عدم ذهاب حق، معاملات مردم با حکومت را تصحیح کرده و آنها را مالک قرار دهد، به دلالت التزامی ثابت می‌شود که حکومت اسلامی نیز مالک بوده است. البته قاعده عدم ذهاب حق، صرفاً معاملات صورت گرفته را تصحیح می‌کند و معاملاتی که در ادامه صورت می‌گیرد، با این قاعده قابل تصحیح نیست.